

انقلابی حرفہائے

زندگی نواز نوجہ

ترجمہ خزانہ گمان



سرشناسه	:	نوچه، ترزا، ۱۹۰۰ - ۱۹۸۰ م.
عنوان و نام پدیدآور	:	Noce, Teresa
مشخصات نشر	:	انقلابی حرفه‌ای: زندگی ترزا نوچه / نویسنده ترزا نوچه؛ ترجمه فریده گریبان. تهران: آشیان، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	:	۶۳۲ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	:	978-600-7293-15-7
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیا
یادداشت	:	عنوان اصلی: R. ... zionaria Professionale, 1974
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر	:	زندگی ترزا نوچه.
موضوع	:	نوچه، ترزا، ۱۹۰۰ - ۱۹۸۰ م. -- Noce, Teresa
موضوع	:	کمونیسم -- ایتالیا
شناسه افزوده	:	گريمان، فریده، ۱۳۳۰ - مترجم.
رده‌بندی کنگره	:	HX289/V / ن ۹۱۳ ۱۳۹۴
رده‌بندی دیویی	:	۳۳۵ / ۴۳۰۹۴۵
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۹۴۲۴۶۶

Rivoluzionaria Professionale, 1974

Teresa Noce



انتشارات آشیان

ترانه‌چه انقلاب و قیام

ترجمه‌ی: فریده گرامی

نمونه‌خوانی: معصومه خدایاری

طراحی و آماده‌سازی روی جلد: محسن سعیدی

امور هنری متن: توکلی

لیتوگرافی: باختر

چاپ و صحافی: علی

ناظر چاپ: بهمن سراج

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

مرکز فروش: خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، خیابان شهدای ژاندارمری،

بن‌بست مرکزی، پلاک ۱، تلفن: ۶۶۹۶۵۳۷۷ - ۶۶۹۷۲۷۹۲

ashian2002@yahoo.com

فهرست

مقدمه

۹

بخش یکم: زندگی، فقیر، کمونیست

۱. تورینو، شهر کارگری ۲۳
۲. اعتصاب با روبان سرخ ۳۱
۳. مخالفت با جنگ ۴۲
۴. اولین مبارزه در فیات ۵۵
۵. در تشکیلات جوانان سوسیالیست ۶۳
۶. اشغال کارخانه‌ها ۷۲
۷. کشتار بزرگ در «تورینو» ۸۵
۸. فراخوان به مسکو ۹۷
۹. اولین «مرغ آتشین» ۱۰۳
۱۰. روزنامه‌نگاری با شیوه جدید ۱۱۲
۱۱. «سن ویتوره» و به دنیا آمدن یک مرد ۱۲۰
۱۲. دادگاه «رم» ۱۳۰
۱۳. زنان «میلان» ۱۳۶
۱۴. سلول‌ها در کشو ۱۴۶
۱۵. اولین ترک وطن به طور مخفیانه ۱۵۳

بخش دوم: خانه‌داری و فعالیت انقلابی

۱۶. ساس‌های پاریس
۱۷. یک زندانی سیاسی ۴ ساله
۱۸. مدرسه «لنینیست»
۱۹. انقلابی یا بوروکرات
۲۰. خانه‌دار یا انقلابی
۲۱. مسابقه ما و «او» راه
۲۲. ۸ مارس در کارخانه‌های پارچه‌بافی
۲۳. تقسیم کار سرمایه‌داری در خانواده رفقا
۲۴. سر بین مرکز داخل کشور و اعتصاب زنان برونج کار
۲۵. فعالیت در سربکای فاشیستی
۲۶. امیلیای سرخ
۲۷. فعالیت بیش از حد
۲۸. در مسکو، در «پروفرین»
۲۹. کوبیدن مشت‌ها روی میز
۳۰. کار با «دی ویتوریو»
۳۱. روزنامه‌نگار در پاریس
۳۲. «نوی دونه» به وجود می‌آید
۳۳. چرا «جی جی» زیست‌شناس نشد
۳۴. جنگ اسپانیا و «بریگادهای بین‌المللی»
۳۵. «داوطلب برای آزادی»
۳۶. پنجمین هنگ و «پاسیوناریا»
۳۷. جنگ «گواردا لاخارا»
۳۸. قاچاقچی هم شدم
۳۹. مرگ «نینو نانتی»
۴۰. انهدام اسپانیای جمهوری

بخش سوم: نهضت مقاومت و مبارزه پارتیزانی

۴۱. تهاجم آلمان
۴۲. از کارخانه تا بازداشتگاه فرانسوی

۴۳. لگن شب روی میز
 ۴۴. اعدام «گابریل پری»
 ۴۵. جی جی و پوتیش در مسکو
 ۴۶. دستگیری «لونگو» (در مارس)
 ۴۷. تهاجم به شوروی
 ۴۸. در منزل «ایو مونتان»
 ۴۹. ملیات «فران-تیرو-پارتیزان»
 ۵۰. آلمانی‌ها بندر قدیمی را منفجر کردند
 ۵۱. موج «نظیم» «ماکی» «ها سر بر می آورد»
 ۵۲. دستگیری «بن در پاریس»
 ۵۳. با «نظم می» «تسم» «یه کنم»
 ۵۴. سیاسی «ای در کت»
 ۵۵. حتی «عادی» «ساهر» «رود» «مارسییز» را می خواندند
 ۵۶. دادگاه ما
 ۵۷. در دست آلمانی‌ها
 ۵۸. آخرین خداحافظی از فرانسه
 ۵۹. اردوگاه‌های مرگ
 ۶۰. حرکت به سوی «هولیشن»
 ۶۱. خرابکاری دشوار
 ۶۲. یهودیان مجارستان
 ۶۳. ۸ مارس در اردوگاه مرگ
 ۶۴. پارتیزان‌ها می‌رسند
 ۶۵. در راه دیدار «لونگو» «جی جی» و «پوتیش»

بخش چهارم: رهبری سیاسی

۶۶. جایی که کمونیست‌ها هستند، خانواده من آن جاست
 ۶۷. محاکمه به خاطر لازانیا
 ۶۸. «دی ویتوریو» بچه‌های مرا می‌آورد
 ۶۹. بچه‌های «میلان»
 ۷۰. پنجمین کنگره حزب
 ۷۱. خاکسترهای «آشویتس»

۵۲۹. ۷۲. فعالیت سندیکاى پارچه‌بافى
۵۳۴. ۷۳. اولین قرارداد جمعى سراسرى
۵۳۸. ۷۴. کارآموز مجلس شورا
۵۴۴. ۷۵. در شوروى رابطه زنان و مردان چگونه است؟
۵۵۲. ۷۶. از رأى دادن به قراردادهاى «لاترانزى» امتناع کردم
۵۵۸. ۷۷. سوء قصد به جان «تولیاتی»
۵۶۵. ۷۸. قانون حمایت از زنان باردار
۵۷۱. ۷۹. شور و پارلمان
۵۷۵. ۸۰. دوستان، يارفا
۵۸۱. ۸۱. در خيبرى «پیش»
۵۸۶. ۸۲. «چى» «ان» «ش» «هاى ادارى
۵۹۱. ۸۳. «سیندرلا» و سرى سرخپ سرگذاشته است
۵۹۵. ۸۴. فعالیت بین‌المللى
۶۰۰. ۸۵. «آنا پوکر» راکه وزیر امور «ارچه شده بود دیدم
۶۰۵. ۸۶. دگرگونى در زندگى شه سر سیاست
۶۱۰. ۸۷. «بروید گل بچینید»
۶۱۴. ۸۸. لایکا کتابى سرگرم‌کننده
۶۱۸. ۸۹. بار دیگر در جوانان کمونیست نام‌نویسى خدمت کردم!

مقدمه

میلان، ۱۵ دسامبر ۱۹۷۴ «نه خانه، فردا باید منزل را تمیز کنم». به این ترتیب مهربان و استوار با لحن مصمم «سوتنی» دیدار را به روز بعد موکول کرد. «ترزا نوچه»، زنی با توان بالای انقلابی که «موا» در فضای گرم سیاسی همراه با مبارزات و خیزش‌های پرشور زندگی کرده، زندگی‌نامه‌اش، *انقلابی حرفه‌ای* را که به نوعی اودیسه^۱ مدرن است، انتشار داد. است.

به این ترتیب یک روز دیگر صبر کردم و اودیسه را به مطالعه کردم. اگر آن حال و هوای پادویی کوچک از خلق و خوی کودکی که همراه کتاب است محو می‌شد، چگونگی شروع کتاب ممکن بود سنت کلیشه‌ای تقریباً از سال‌های ۱۹۰۰ (اتاق زیر شیروانی، سرما و یخبندان، بدهکاری‌ها، مرگ مادر، کن کردن از هفت سالگی با کفش‌های تخته‌چوبی به پا و با سید نان روی سر، حمام دادن تکالیف مدرسه در حال نشستن بر روی زمین با قرار دادن دفتر و کتاب روی صندلی) را در نظر مجسم کند. مادر «که تمام و کمال به خدا، میهن، شاه می‌اندیشید»، به «تکبر جهنمی» او اشاره می‌کرد و دختر در جواب او می‌گفت، «وقتی چیزی نداری، حداقل باید غرور داشته باشی». در نتیجه، همین که

۱. Odyssee، تیتیر شعری از «هومر است» که از ماجراهای «اولیس» پس از تسلط بر «ترویا»، حکایت می‌کند. سم.

صاحبکار سبب رنجش او می‌شد ده ساله و یا یازده ساله بود - شغلش را عوض می‌کرد.

کودکی که اولین تشویق را در مدرسه ابتدایی به خاطر بهترین دیکته کسب کرده بود موفق شد جایگاه «بیچاره‌های نگون‌بخت» - آن‌هایی که دیرتر از بقیه درس را شروع کرده بودند و او که به خاطر بیماری کچلی دیرتر به مدرسه آمده بود - را ترک کند. در یازده سالگی در اعتصاب شاگرد خیاطان دختر شرکت کرد و در شانزده سالگی پس از مرگ برادرش در اتاق زیر شیروانی، «آنها» گرسنه و عصبان‌گر به زندگی ادامه داد. چنین عصبانی او را در ایستادگی اش - برابر رویدادها و وقایعی از هر نوع، ادامه گرسنگی، انواع رنج‌ها، آوارگی و خانه به‌دوشی، تبعید، ریسک‌های دائمی و ارتباط‌هایی در سطح بالا، - حد رسید. به مقام بالای رهبری حزب کمونیست هدایت کرد و زمانی که هنوز بیست یک سال نداشت در کنار پایه‌گذاران حزب قرار گرفت. صلاحیت‌اش به عنوان فنی سارز، در جریان جنگ جهانی اول زمانی که در کارخانه «فیات برهوتی» در بخش ساختن بالشنگ‌های برنزی برای کامیون کار می‌کرد قوام یافت. «دوست داشتم کار تمام دهم. چیزی را با دست‌های خودم خلق کنم، در اطرافم دختران دیگر را ببینم که مانند من کار می‌کنند و دقیق‌اند. از یک‌نواختی خسته می‌شوند و مانند من فکر می‌کنند. امیدم که کارخانه بیش از هر چیز ملاتی است در خدمت طبقه کارگر».

مغزی فعال و خواننده هر نوع کتابی، «ترزا» در زمینه علوم و فرهنگی به تنهایی با فکر خود عمل می‌کرد. او هنوز خیلی جوان بود که - به عنوان سیاسی و سندیکایی شد. و در سال ۱۹۲۲ به عنوان عضو اولین نیروی مقاومت مسلح، وظیفه پرچمداری گروهان زنان روزا لوکزامبورگ را به عهده گرفت. روزنامه‌نگاری که تنها دوره ابتدایی را به پایان رسانده بود اکنون در میلان لا وچه دلا جوونتو را هدایت می‌کرد و بالاخره زندگی مخفی را آغاز کرد. در سال ۱۹۲۳ وظیفه «اولین مرغ آتشین» ایتالیایی را به عهده گرفت که در واقع اولین پیکانی بود که بین «میلان» و «رم» در رفت و آمد بود و وظیفه سنگین و مهم حزبی را برعهده داشت. در مسکو، در مدرسه لنینیست که گلخانه رهبران آینده بین‌الملل کمونیست به شمار می‌آمد، شرکت کرد. از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۵ به دفعات متعدد

برای سازمان‌دهی فعالیت‌های مخفی رهبری حزب در داخل و سپس سازمان‌دهی اعتصابات سندیکای «کارگری» علیه فاشیسم - اعتصاب برنج‌کاران و کارگران زن کارخانه پارچه‌بافی - به ایتالیا بازگشت. با نام مستعار «استلا» - نامی که «تولیاتی» برای او انتخاب کرده بود و او از این اسم خوشش نمی‌آمد. او به «تولیاتی» گفته بود: «این اسم برای دختری زیبا و جوان مناسب است نه برای من» - در رهبری برون‌مرزی در «پاریس» و در «پروفیتورن» (سندیکاهای بین‌المللی) در مسکو فعالیت می‌کرد. او وظایف انتشار روزنامه مهاجران ایتالیایی را در پاریس به عهده داشت. عضو «گردان گاریبالدی» بود و در طول جنگ داخلی، روزنامه پرېگاد گاریبالدی را به زبان اسپانیایی منتشر می‌کرد. سپس فرانسه مجدداً به کارخانه رفت و در آزمایش تراش‌کاری، همراه با «امیلیو سرنی» در «جورجو آمندولا» شرکت کرد و به گونه‌ای درخشان در این آزمایش موفق شد، در حالی که «جورجو آمندولا» به خاطر این‌که قطعه‌ای آهنی را آن قدر تراشیده بود که عاقبت پس از از قطعه باقی نمانده بود، در این امتحان رد شد.

ترزا را در «پاریس» دستگیر می‌کنند و به آلمانی‌ها تحویل‌اش می‌دهند، از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر که همان جوام «را» زیروک بود می‌برندش. پس از آزادی از طرف «حزب کمونیست ایتالیا» به فرانسه می‌روند در «شورا» برگزیده می‌شود و سپس در دور اول و دوم مجلس نمایندگان، در اجلاس قانون‌گذاری انتخاب می‌شود. هشت سال دبیر فدراسیون کارمندان کارگران بود، نه سال رئیس و سپس سازمان سندیکای بین‌المللی پارچه‌بافی می‌شود، پس از آن به عنوان مشاور کمیته ملی اقتصاد و کار از طرف سندیکای مرکزی برگزیده می‌شود؛ از سال ۳۳ تا ۵۸ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست و از سال ۴۵ تا ۵۴ عضو رهبری حزب بود.

فعالیتی مخفی و بی‌وقفه، پروازی چون مرغ آتشین، گذری غیرقانونی از مرز، سخنرانی برای زنان کارگر ایتالیایی و یا برای پارتیزان‌های اسپانیایی را پی می‌گیرد. ترزا با لونجی لونگو ازدواج می‌کند - مادر لونجی به پسرش گفته بود:

هرگز موافقت ما را برای این ازدواج به دست نخواهی آورد، چراکه او زشت است، فقیر است و کمونیست است. او سه فرزند به دنیا می‌آورد، یکی از آن‌ها را که به دایه‌ای اهل «کرمونا» سپرده بود، می‌میرد. در صفحاتی که از این جریان یاد می‌کند هيجان‌انگيز ترين و دردناک‌ترین بخش کتاب است. علیه کک و شپش می‌جنگد، زبان فرانسه و روسی را می‌آموزد. او در کنار مهم‌ترین کمونیست‌های ایتالیایی، از «گرامشی» گرفته تا «تولیاتی»، «تراچینی» و «دی ویتوریو» قرار داشت. علاوه بر این‌ها، با شخصیت‌هایی مثل «په‌ری»، «دولورس ایباروری»، «سمنزوف» و «آنا پوکر» ارتباط داشت. او در بین این کار و آن کار دوخت و دوز، هم برای بچه‌هایش «جی جی» و «پوتیش» انجام می‌دهد، اسناد قلابی تهیه می‌کند، به شکار عقرب‌ها که در زیر حصیر خوشبختی لانه کرده بود می‌پردازد. او، رگ‌های اهل تورینو با انگشتان اشاره‌ای که به خاطر آن‌ها همه اتوکشی در نوجوانی تغییر شکل یافته بود و با جای بریدگی که تسمه رابط در کارخانه فیات بر روی میچ‌اش به جای گذاشته بود، در صفحه تاریخ ثبت شد.

بدین‌گونه آنچه کتاب از مبارزات انقلابی او به دست می‌دهد، نشانی از اعتماد به نفس بالایش دارد که اغلب ناشی از آن، خاطراتی است چون سخنرانی‌اش در سازمان ملل و بیان «وضعیت‌های» در مورد فاشیسم و تدارک موسولینی برای شرکت در جنگ که بن و ساز آن سال ترجیح می‌دادند آن را کتمان کنند». همچنین در ۱۹۴۱ در خارج از شهر مارس توسط خواهران ایومونتان که آرایشگر بودند، زیر ابروها را برمی‌دارد و مرعایش را اکسیژنه می‌کند. با موهای فر شده، کاکل بلند بر روی پیشانی و آرایش صورت، نظمی به سرو صورتش می‌دهد. از تولیاتی به عنوان بهترین پرستار برای آنچه با یاد می‌کند، - او وقتی سرکار می‌رفت بچه‌ها را به تولیاتی می‌سپرد - مردی که قادر بود حتی کار بر روی رساله مشهورش برای هفتمین کنگره بین‌الملل را قطع کند تا مسکو را به یک کودک - فرزند ایتالو نیکولتو - که پس از دستگیری مادرش، چند ساعتی بود که برای رفتن به مدرسه به مسکو آمده بود، نشان دهد. به تولیاتی و نیلده یوتی با توجه به این‌که سهم مهمی در رویدادهای بسیار دردآور دارند در کتاب اشاره می‌کند.

پدیده دیگری که خصوصیتی آشکارا به خود می‌گیرد مربوط به لونیمچی

لونگو است - در این مورد مانند مورد اشاره شده قبلی، نویسنده ترجیح می‌دهد صدایش را در نیاورد. به ویژه به شیوه‌ای که رهبر کمونیست برای ملغی کردن اولین ازدواجش با ترزانوچه اتخاذ می‌کند. در اکتبر ۱۹۵۳ بود که خانم ترزانوچه خبر را در روزنامه کوریوره دلا سه را می‌خواند و متعجب می‌شود، چرا که اطلاعاتی در این مورد نداشت، ضمن آنکه در کتاب اشاره می‌کند: «ما کمونیست‌ها موافق طلاق بودیم اما با ملغی کردن ازدواج مخالف بودیم». کتاب ادامه می‌دهد «بعد از آنکه خبر درست بود و ملغی کردن ازدواج به صورت فلابی انجام پذیرفته بود، که مسئولیت آن تنها به لونگو مربوط نمی‌شد. در دادگاه سن مارینو اعلام شده بود که اعضای من در زیر پرونده نشان‌دهنده موافقتم بود. اما مدارک مربوطه به آدرس من که چهار سال بعد به آنجا پانگذاشته بودم و اکنون چه کسی آن اسناد را دریافت کرده بود و چه کسی امضای مرا در زیر آن مدارک جعل کرده بود؟ زمانی که از طریق قانون، نظر دادگاه را دریافت کردم لبریز از بی‌زاری و تلخی شدم، فرو افتادم و بیمار شدم...».

روز مقرر «استلای افسانه‌ای» مرا در خانه‌ای که همه چیز در آن برق می‌زد می‌پذیرد، از کف گرفته تا مبل‌ها، برگ‌های درختان و میزها و روی پنجره‌ها بود حکایت از سلامتی کامل این گیاه داشت. در صورت مردمی و شوخ طبع‌اش، علاوه بر لبخندی شکفته، چشمانی که با وجود عینک برق می‌زند که با وجود هفتاد و چهار سال سن، عینک را به هنگام مطالعه از چشم برمی‌دارد. به نظرم رسید که او در تمام طول زندگی‌اش کمتر خود را در آن نگاه کرده است، به هر حال از آن چه که می‌دید نگاهی خودپسندانه نداشت و هیچ‌گونه پتیارگی و شرارت و درندگی و خشونت در چشمانش که در روزنامه‌های فکاهی بعد از جنگ ارائه می‌شد، ندیدم.

قبل از هر چیز بازدیدی از «موزه شخصی» اش که بین سه اتاق و راهرو تقسیم شده بود صورت گرفت. فرش زیبایی با زمینه آبی و کبوترهای سفید هدیه آناپوکرا؛ رفاصه مجار چینی هدیه «راکوزی» و گل‌دان سرخی را همسر مائو به او داده بود. یک پرچم سرخ با طرحی از صورت گرامشی و برخی از سخنانش:

«... شما فاشیست‌ها، ایتالیا را به نابودی خواهید کشاند. اکنون زمان آن فرا رسیده که ما کمونیست‌ها کشور را نجات دهیم» (سال ۱۹۲۸، در برابر دادگاه ویژه فاشیست)، آثار امپرسیونیست‌ها، همچنین آثاری از کورجو و کاراواجو که خودش آن‌ها را قاب کرده بود؛ تعدادی جعبه جلا داده شده که زیباترین آن‌ها هدیه زنان کارگر پارچه بافی شوروی بود که روی آن تصویر استالین با او نیفورم با تمام مدال‌های سرخ و آبی، دیده می‌شد. در برابر بعضی از رفقای که از دیدن آن در آن نمایشگاه شرمسار می‌شدند، او در جواب آنان سخن مانزونی را به یاد می‌آورد و آن‌ها را در برابر چنین گفتاری سر جایشان می‌نشاند: «ورجین دی سرو و انکو، دی کوداردو اولتراجو»^۱. به عبارتی ساده، زمانی که استالین در مصدر قدرت بود، او همیشه از تکرار جملات و سخنانی که دیگران با فرمول «تحت هدایت رفیق بزرگ استالین» بیان می‌کردند، خودداری می‌کرد. به هر جهت اگرچه او مخالف پیش‌شناسیت بود و در نظرش این فرمول‌ها خنده‌دار جلوه می‌کردند. اما اکنون که استالین سقوط کرده، چرا او باید آن جعبه بسیار زیبا را با کلماتی که زنان کارگر در پیش آن به یاد آر گذاشته بودند به دور بیندازد؟

و دیدار با سفره‌های بلغاری روس‌های مجاری، مجسمه فیل مرمرین از اورال، اشیای سرامیک قدیمی از منطقه شمال ریبی فرانسه هدیه میشل، رفیق بسیار عزیز دوره زندانش، ادامه پیدا کرد. درگاه مانزونی شیشی مربوط به زمان حال بارنگ آبی آسمانی جلب نظر می‌کند، آن شیء سیکل‌های است برای تنظیم گردش خون و ورزش پاها، او پنج تاده کیلومتر در روز در حال که اغلب در حال نگاه کردن به تلویزیون است تمرین می‌کند.

این سلامتی به برکت سیکلت است و یا به برکت ابزار دیگر است که او در فتر بر روی زمین قرار گرفته و او هر روز صبح در اتاق خواب با آن ورزش می‌کند. او زنی است که در برابر من و در انتظار پرسش‌هایم خسته و شاکلی از زندگی به نظر نمی‌آید و طراوت پوست صورتش هنوز باور نکردنی بود. بدون هیچ خلأیی در محفوظاتش سخن می‌گفت و خسته نمی‌شد. و به نظر می‌آید که تا امروز همواره آماده از سرگیری افسون گذشته بوده و هنوز در رزمندگی ثابت قدم

است.

«به عنوان یک زن در آغاز مشکلاتی با حزب نداشتید؟»

«به هیچ وجه. با خصوصیتی که داشتم اگر مشکلی بود خوشحال می شدم، چرا که مرا به حرکت در می آورد و بر آن غلبه می کردم. اگرچه هیجان زده و عصبانی می شدم، به خاطر این که اغلب بگویم می کردم. باید دانست که در آغاز در ترینو زنان زیادی بودیم که به حرکت در آمدیم و در قیام علیه جنگ و هر چیز دیگری برپایی بازیکادها نقش مهمی داشتیم».

«از آن زندگی طولانی که پشت سر گذاشتید، از آن همه رنج و از آن همه مبارزه چه چیزی با شما باقی مانده است؟»

«آن تنها بخشی از خاطرات، بلکه بیان آن ها و همچنین آن تجارب است که امروز مرا مبارز و عوشین نگه داشته است. از زندگی گذشته ام راضی ام. احساس خوشحالی کردم زمانی که در برین گم یکبار به من گفت: «مامان اگر لازم شود یک نوع زندگی را انتخاب کنم، زندگی تو انتخاب می کنم». چرا که تمامی تجارب آن مثبت بود، حتی تجارب اردوستانی مرا، چیزی که از نزدیک زندگی زنان را با تمام کمبودهای شان لمس می کرد. آن گاه که می دیدم اینان از کیفیتی برخوردارند، شما بهتر از من می دانید که این ها خیلی بهتر از مردان اند و بعد این که معتقدم زندگی من زندگی شفافی بوده است و همه آن همان خط تا امروز ادامه دارد، از زمانی که ده سال داشتم برای زنان که در مبارزه کردم. در پنجاه سالگی به خاطر حقوق مادران کارگر مبارزه کردم و قاضی که به تصویب رساندم مسلماً قانونی بسیار پیشرفته بود که در آن زمان پارلمان آن ای داد. مبارزه ای که ادامه پیدا کرد بسیار مفید بود: تعداد زیادی از زنان را به شکست جذب کردم که بعدها این ها از بهترین رفقای زن به شمار آمدند. فعالیت های انجام شده در کنار سندیکاها و اعضای پارلمان هم مطمئناً مفید بود».

«هیچ گاه دچار ترس نشدید؟»

«البته ترس وجود داشت. انسان زمانی ترس دارد که به آن چه عمل می کند و از خطراتی که با آن ها مواجه است شناخت دارد. معتقدم همان ترس است که به انسان شجاعت می بخشد. در اسپانیا ترس نداشتم، چه در زیر بمباران ها و چه زمانی که برای بریگادهای گاریبالدی قاچاق می کردم. در عوض زمانی که در

مارسی با فران - تیرو - پارتیزان (و هنگامی که بمب‌های مایع علیه آلمان‌ها را تهیه می‌کردم) ترس داشتم. این فکر که اگر روزی دستگیر شوم و سرم را ببرند، برابم خوشایند نبود.

«امروز، به نظر من، اگرچه نادرست شما به عنوان یک پیش‌کسوت فمینیسم شناخته شده‌اید. نظر شما در این مورد چیست؟»

«یک کمونیست هیچ‌گونه همفکری با آنچه که امروز از فمینیسم برداشت می‌شود ندارد. مسلم است که کمونیست‌ها از حقوق زنان دفاع می‌کنند و به نظر آن‌ها مبارزه می‌کنند، زیرا زنان بخشی از جهان‌اند و به قول مانو «لا مواتیه دو ییل» اند، آن‌ها مسائل ویژه‌ای دارند که نمی‌توان آن را کتمان کرد. اما زمانی که فمینیست‌ها از من می‌پرسند آیا با دستمزد زنان خانه‌دار موافقم یا مخالف، جواب می‌دهم، «مخالفم»، چرا که مخالف نهادینه شدن کار خانه به عنوان دستمزد هم‌نام. در خانه همه باید کار کنند، حتی مردان باید سهمی در این کار داشته باشند.

گرامشی در این باره یک استاد فرادای بود که به حقیقت مسئله زن و همکاری مرد و زن در خانواده را از تولیدی و سیاسی آگاه بود. چرا که مساوات واقعی همین است. روزی انا ماریا مونتانیانا برایم تعریف می‌کرد، گرامشی در حالی که به او در خشک کردن ظرف‌ها کمک می‌کرد، می‌گفت که در خانواده اغلب به همان تقسیم‌کاری که در جامعه سرمایه‌داری وجود دارد عمل می‌شود: به زن وظایف رسیدگی به کارهای خانه و خانه‌داری داده می‌شود و به شوهر کار تولیدی و سیاسی، در حالی که رفقای کمونیست باید آموزش‌لنین را به‌خاطر بیاورند: که حتی یک آشپز هم باید یاد بگیرد که چگونه دستورالعمل اداره کند.

«زمانی که از من سؤال می‌شود در مورد سقط جنین چه فکر می‌کنم، جواب می‌دهم، از نظر من این انتخابی آزاد، آموزشی و طبقاتی است. انتخابی آزاد است، چرا که یک زن آزاد است که یک بچه یا بیشتر و یا کمتر به دنیا بیاورد و باید در قبال آن احساس مسئولیت کند. جنبه آموزشی دارد، زیرا اگر با متدهای

پیش‌گیری آشنا شود، دیگر نیازی به سقط جنین ندارد. جنبه طبقاتی دارد از این‌جهت که اگر کسی پول داشته باشد می‌تواند به راحتی مشکل را حل کند نه مانند آن‌هایی که ناچارند با مراجعه به فابله‌های خانگی با خطرهای گوناگون مواجه شوند.

«همچنین در مورد قوانین مربوط به رهاسازی، به آن‌ها می‌گوییم باید قوانین فاشیست‌ها را به یاد داشته باشید. اما این کار امکان‌پذیر نیست اگر طرف دیگر بی‌سواد باشد که او هم مسئول است درگیر نشود و این جز با تحقیق درباره پدر واتی بچه ممکن نیست.
«و اما سندخوان شما؟»

«بوردری» را «توفان» می‌نامید و آمندولا در «نامه‌اش به میلان» به «از کوره در رفتن‌های است» اشاره می‌کند. من با رفقا، با بالاترین رهبران، با پزشکان ارتش و کارخانه دعوا می‌کردم. همین‌طور با متخصص زنان، (یک روز در برابر یکی از آن‌ها از جا در رفت و افتاد) «معلوم است که شما هرگز بچه شیر نداده‌اید!». اما بین ما بیشتر بحث و گفتگو جریان داشت تا این‌که یک و به دو. رفقای زندانی به من می‌گفتند «حقیقت ندارد که تندخویی». من در جواب آن‌ها می‌گفتم، «البته در این‌جا این‌طور است، چرا که من با ما فعالیت نداریم و کاری نمی‌کنیم». آن‌چه که مربوط به خلق و خوی دیگر من می‌شود و شما متعجب خواهید شد، باید اعتراف کنم که آدم تبلی هستم، نمی‌توانم قدر دوست دارم صبح‌ها در رختخواب باشم و چیزی بخوانم. این‌ها که به شما گفتم دو گناه کبیره‌اند، خشم و تبلی و بعد هم غرور و پول کنار گذاشتن. اسم من سی‌جی می‌گوید که دو تا از بدترین خصلت‌ها در من نیست، طمع و بخل و از حقیقت دارد. اما از نظر او یکی از خصلت‌های بسیار زیبا هم در من وجود ندارد و آن شادابی و لذت بردن است.

«نظر شما در مورد فاشیست‌های امروز چیست؟»

«این اشتباه است اگر کسی تصور بازگشت به سال ۲۲ را داشته باشد. امروز ما بسیار قوی‌تریم. در سال ۲۲ تنها بخشی از طبقه کارگر علیه فاشیست‌ها مبارزه می‌کرد. اما امروز علاوه بر کارگران و کارگران کشاورزی، دانشجویان هم با ما هستند و اگر هم (اغلب) اشتباه کنند حق‌شان است. از نظر آن‌ها ما پیرها چنین

حقی نداریم. فقط این‌که امروز فاشیست‌ها مورد حمایت دموکرات مسیحی‌ها و سوسیال دموکرات‌ها قرار دارند. با این‌که باید دانست که در حزب دموکرات مسیحی انسان‌های خوبی هم هستند که اگر موافق اربابان‌شان نباشند، دهنشان را می‌بندند».

نظرتان در مورد سازش تاریخی چیست؟

«از نظر من جمله‌ای تو خالی است و این را افراط‌گرایان مطرح می‌کنند. این فقط یک دسیسه است. آنچه مسلم است با دموکرات مسیحیانی که نیت‌شان خودت می‌توانیم آب را به حرکت درآوریم، بدون این‌که وارد دولت شویم. اکنون به یک عیب و حول اوضاع برانگیخته از طرف مردم می‌اندیشم، به چیزی که به یک جنبش توده‌ای ارتقا یابد. امروز سندیکاها نیرویی را که تا به حال نداشته‌اند در اختیار دارند. آن‌ها دیگر فعالیت سیاسی مشترک انجام نمی‌دهند. آن‌ها به مسائل سیاسی دولت اعتراض می‌کنند، نه تنها در مورد دستمزدها، بلکه در مورد بازسازی، تعرفه برق، ترانسپورت و غیره اعتراض می‌کنند برای این‌که کارگران بتوانند بهتر زندگی کنند».

«اما زشتی که به آن اشاره کرده‌اید»

«می‌دانم که زشتم، این را همیشه به من گفته‌اند. هم‌سرم مرا «پوزه زشت» می‌نامید، ولو با محبت. من همیشه می‌دانستم برای نوع کاری که انجام می‌دهم بهتر است زیبا باشم، اما این مسئله هیچ‌گاه در من جای ایجاد نکرد. من همیشه در برابر شوخی‌هایی که در مجله‌ها (بیلی و ریوا) و در روزنامه (کاتندیلو) مطرح می‌شد می‌خندیدم. به‌خاطر می‌آورم که «رودولفو» در آن «به‌خاطر کاریکاتوری که او را در حال قرائت بحثی در مجلس نشان می‌داد» آنها را بحث را قطع می‌کند. رئیس مجلس از او سؤال می‌کند، چرا؟ او جواب می‌دهد: «نماینده محترم نوچه به من نگاه کرد». بعد او با قوت قلب مجدداً بحث را ادامه می‌دهد، اما کمی بعد از پشت، تلپی به زمین می‌افتد. معلوم است چرا؟ «برای این‌که نماینده محترم نوچه به من لبخند زد». او که از این کاریکاتور عصبانی شده بود می‌خواست شکایت کند، در حالی که من دیوانه‌وار می‌خندیدم؟».

سؤال و جواب‌ها خیلی راحت و بدون هیچ وقفه‌ای ادامه یافت. آن‌چه که به روشنی فهمیده شد، عشق و توجه این زن نسبت به مسائل حزبی‌اش است (با

این‌که سال‌ها است بازنشسته شده است)، با توجه به این‌که به مواردی انتقاد می‌کند. ازجمله به‌خاطر فقدان درایتی که در مناسبات بین فعالین زن و مرد به سر حد محافظه‌کاری می‌رسد. به‌طور مثال وقار و سنگینی ارتباط یک زوج که در دوره غیرقانونی باید به‌گونه‌ای مذهبی حفظ می‌شد، که گاهی متلاشی شدن و از هم گسیخته شدن‌ها به‌خاطر بی‌وفایی و به‌خاطر تبعید یا زندان اتفاق می‌افتاد، بعد از آزادی سعی شد خانواده سر و صورت بگیرد و جایگاهش حفظ شود (مسائل زن برمی‌گردند، جذب و ادغام کنار گذاشته می‌شود) به‌خاطر این‌که غیبت‌گویی نشود، چراکه مردم درک نمی‌کردند.

سال‌ها لونگه، سوچه نمونه‌های خوبی برای حزب بودند و زمانی‌که این مناسبات از هم پاشید، دوی آن‌ها نامه‌های بی‌شماری از طرف رفقای زن به‌خاطر آن تصور اطلال که بر آن‌ها دست داده بود دریافت کردند. به‌خاطر می‌رسد، زمانی‌که یکبار در ترانگه شد «دوستان زن» (زنان عضو اتحادیه زنان ایتالیا را مایل بودند این‌گونه صدا بزنند) از نظر شما زنانی بودند که با شوهر دیگران به رختخواب می‌رفتند، جمله‌ای که مرکز نباید گفته می‌شد و دیده شد به‌خاطر بیان چنین جمله‌ای، حزب چگونگی دست به سرزنش و ملامت زده بود. طبعاً اکنون وضع تغییر کرده است.

از تولیاتی خاطرات بسیار خوبی به‌جا مانده است. آزادی بسیار شوخ‌طبع و بذله‌گو و همین‌طور از عادت‌هایی که در آن‌ها مشترک بود: خواندن کتاب‌های پلیسی و این‌که با کامیلا راورا هیچ‌گاه کاملاً کنار نمی‌آمد، شاید به‌خاطر این‌که خیلی با هم تفاوت داشتند، او روشنفکری بود که با ورودش به حزب در بین رهبران قرار گرفت. در حالی‌که ترزا همیشه یک کارگر باقی ماند و یک روزی ترزا مغز استخوانش. «چگونه؟».

«مانند یک کارگر زندگی می‌کنم. می‌توانم خانه‌ای بزرگ‌تر بگیرم، می‌توانم زن خدمتکاری داشته باشم، اما به چه درد می‌خورد؟ کار می‌کنم، اتوکشی می‌کنم، دوخت و دوز و پخت و پز می‌کنم. حق تألیف این کتاب را هم در اختیار «سازمان گاریبالدینی در اسپانیا» قرار می‌دهم که در ایتالیا به قربانیان سیاسی امروز کمک می‌کنند.

با این‌که دیگر مسئولیتی به‌عهده ندارد، ترزا نوچه هنوز به کار سیاسی

علاقه مند است. او تمام رویدادهای حزب را پی می‌گیرد، با رفقای که پیش او می‌آیند ساعت‌های طولانی بحث می‌کند. او نیرویی از جوش و خروش در خود مانند همیشه ذخیره دارد. سؤال این است که «علیه چه کسی؟». «علیه این دولت، علیه معاونان و وزرای آن، علیه نمایندگان متقلب، علیه فرومایگی و رشوه‌خواری. بدترین‌ها همه آن تو هستند که از شانس بد همیشه رو می‌آیند»^۱.
کامیلا چه درنا

از نشریه اسپرمر ۱۵ دسامبر ۱۹۷۴

۱. اشاره به ضرب‌المثلی ایتالیایی است که می‌گوید: نجاست همیشه روی آب می‌ایستد. در اینجا منظور نویسنده این است: بدترین‌ها توی آب همراه با نجاست‌اند که بالاخره روی آب می‌آیند. م.